

زایشِ مان ، انسانیت مان ؛ و نه اصل و نسب مان !

پیوند ها



rouzaneha@rouzaneha.org

خانه قلم ها

روزانه ها...

منتشر شده های 1392



از نگاه آراد ایل بیگی

چرا «آراد» و نه «محمد» ؟

کل نوشته ها

گالری عکس

«دری وری» های گاه به گاه

## پرونده مختومه " نوشتاری / جنائی " با نادره افشاری

از آنجائی ، پیش از اینهم گفتم ، که دیگر نمی خواهم از این خانم حرفی بشنوم و یا حرفی بزنم :

1\_ پیش از فحشنامهء ایشان ، من " نا ناقد " ، در این یکساله ، تنها سه نوشته را به ایشان اختصاص داده بودم . پس دروغ می گویند :  
" تا چیزی می نویسم ، او هم ... " ؛

2\_ نوشته های ایشان را ( آنها که در شان نگرش - و نه " نقد " - کرده ام ) را هم آورده ام ؛

3\_ از امروز به بعد ، هر بی احترامی ای و توهینی به من کنند و یا در جائی از من بگویند ، جوابی از من نخواهند گرفت - که لایق بحث و جدل نیستند !

4\_ تنها یک نوشته است که تاکنون منتشر نشده نشده است - نوشته ای که به " صاحبکار " این خانوم ( " ایران وجهان " ) - ، فرستادم و منتشر نکردند و جوابی هم ندادند .

نویسنده	عنوان
محمد ایل بیگی	لختی درنگ ، عزیزمان ، خانم افشاری
نادره افشاری	من از " میثاق " شاهزاده حمایت می کنم
دارپوش.م (ملکوت)	دخیل به اصداد !
محمد ایل بیگی	خانم افشاری ! لال که نیستید ، اما کرید !
نادره افشاری	مشتی استدلال لال!
نادره افشاری	یادداشتی برای آقای محمد ایل بیگی
محمد ایل بیگی	خانم افشاری ، وحشتم از اینهمه وحشتناکی شدن تانست !
نادره افشاری	پوپولیسیم سیاسی !
محمد ایل بیگی	" آقامحمدخان ایل بیگی "رقاصی هم حتی بلد نیست! (در " روشنگری ")
نادره افشاری	قضیه جیش کردن برادر حاتم طایی در آب زم زم !
محمد ایل بیگی	کلهء پوکم خالی ست ...
محمد ایل بیگی	" آغامحمدخان ایل بیگی " ... (متفاوت در "عصرنو")
مهدی صیادی فرد	جواب به گلایه آقای محمد ایل بیگی
محمد ایل بیگی	" آغامحمدخان ایل بیگی " ... (متفاوت در "مهدیس")
محمد ایل بیگی	" آغامحمدخان ایل بیگی " (در "نگاه نو" - متن بالا و توضیحاتی از من)
محمد ایل بیگی	" آغامحمدخان ایل بیگی " ( فرستاده به " ایران و جهان "وبی انتشار )

# 1

## لختی درنگ ، عزیزمان ، خانم افشاری

نادره خانم ، بادرودهای گرم !

گفتید که : « من از " میثاق " شاهزاده حمایت می کنم » . که افتخار بر شما باد که باکی از بیان عقاید تان ندارید و درعین حال ننگی به آبروی نه به ساده بدست یافته تان دارید می پاشانید . چگونه می توان از خوب ها و خوبها واز بدان و بدان گفت و یکباره خواب نما شدو افتخار به نافتخاری ها کرد و بیان کرد که " آن دو شاه " ، افتخار تاریخ معاصر ایران اند و بالطبع زاده شاه هم ! توجه کنید که من از سیستم می گویم ونه از فرد . فرد می تواند از بهترین بهترین ها با شد و وقتی که در سیستم قاطی شد ، لجنی از لجن ها ! اگر رضا پهلوی از خوبان ست ، بسیار خب ! بیاید رئیس جمهور ایران بشود ، چه اصرار بر شاه شدن !؟ آخر فکر نمی کنید که یکجای " صداقت " اش می لنگد با اینهمه اصرار بر جانشین شدنش بر " آقاجان " ؟ چگونه می توان از میثاقی دفاع کرد که بنایش برسلطنت خواهی ست ( حتی اگر به صراحت نگوید ) !؟

شما و من ، گویا ، در دوخط موازی ، یکراه کج دار و مریز را پیموده ایم و هر دو از سز خوردگانیم ! شما برای رهائی از خفت هائی که هردو کشیده ایم ، از مدتها پیش ، شروع کرده اید همچون " حسن تقی زاده " به نفی همه چیز و می دانیم که آخر و عاقبت " آقا " یش به کجا کشید زبانم را هزارها بار گاز می گیرم اگر بخواهم بگویم که شما هم ار " سنا " و " ریاست " اش سر در خواهید آورد ! استغفرالله و استغفرالله !

شاید که عادتمان شده است که از آنانی که بر ما درد روا داشته اند ، بخواهیم به نوعی " انتقام " بگیریم و دخیل به بندیم بر اصدادشان و خالی کنیم " ته دلمان " را ! اما " مادر " هم سن وسالم ، این نیست راه حل ! آیا نفرت تان از " آنان " ( به صراحت بگویم از مجاهدین و انواع واقسام " اسلامیون " تا بدان پایه است که نقبی می زنید به قعر تاریخ و به سطح می آورید بدترین نوع نظام - سلطنت - را !؟

آنان که نوشته های شمارا بیشتر از نوشته های من خوانده اند ، هم دردیمانمان بودندمان و هم نفرتمان از " کثافت گویان " دریافته اند و شاید نمی توانند درک کنند که ما چه ها که نکشیده ایم ! بروم از ورای ایرانی مان و بگویم که " عزیزم ! " ، اینچنین خوار و ذلیل شده ایم که پس از شاه و شیخ ، دوباره می توانیم شاه خواه شویم !؟ کدام خرابه ای را می خواهیم ویرانه ساز باشیم ؟ ایران را !

اگر بدان بدنند و بدنند و بدنند ، آیا باید رو و سو به کسانی کرد که اگر نه ذاتا بد - اما در شیوه و اندیشه بد - کرد ؟ " مادر " هم سن و سالم ، لختی درنگ کنید !

می خواستم ، " تفحصی " در نوشته تان کنم و نقل قولهایی و ... و نکردم و بهتر دیدم که نوشته تان در زیر بیاورم .

اجازه بدهید که روی ماه ندیده تانرا ببوسم :

21 بهمن 8

منتشر شده در :

گویا 23 بهمن 88 - لختی درنگ، عزیزمان، خانم افشاری، محمد ایل بیگی

روشنگری / لختی درنگ ، عزیزمان ، خانم افشاری ! محمد ایل بیگی  
عصرنو / سه شنبه 22 بهمن / گفتید که: "من از میثاق شاهزاده حمایت میکنم..."

ایران آینده / دوشنبه 5 اسفند ماه 1381 مطابق 24 فوریه 2003

<http://web.archive.org/web/20040624104149/http://iraneayandeh.org/magalat122.htm>

لختی درنگ، عزیزمان، خانم افشاری! محمد ایل بیگی

## 2

### من از " میثاق " شاهزاده حمایت می کنم

نادره افشاری

در شرایط ویژه‌ای به سر می‌بریم. دنیای دو قطبی دو دهه پیش در هم پیچیده شده است. شوروی سوسیالیستی به دلیل عدم باورش به حقوق انسان‌ها همچون یک مجسمه‌ی مقوایی فرو ریخته است. تمام جریان‌هایی که مقبولیت دیدگاهی‌شان را از توان نظامی/سیاسی حاکمان کشور شوراها می‌گرفته‌اند، خود به بن بست رسیده‌اند. چین کمونیست در حال پوست انداختن است. شعارها و تئوری‌های این دسته حاکمان ایدئولوژی، در تداوم خواست اساسی انسان‌ها برای برخورداری از امنیت، آزادی، دموکراسی و مردم‌سالاری روز به روز بیشتر رنگ می‌بازد. تمام جریان‌هایی که مدعی نوعی حکومت عقیدتی و ایدئولوژیک هستند، از تاب و توان افتاده‌اند. کارنامه‌ی هفتاد ساله‌ی حکومت KGB چیزی جز تحدید و تهدید شهروندان کشورهاشان نبوده است. این حکومت‌ها در برابر خواست شهروندان بلوک پیشین شرق سوسیالیستی از هم گسیخته و متلاشی شده‌اند. ملت‌ها رشد کرده‌اند. دیگر هیچ ملتی را نمی‌توان در چنبره‌ی حکومت‌های عقیدتی و ایدئولوژیک، از حق حیاتی امنیت، آزادی، برابری حقوقی بین همه‌ی شهروندان و از همه مهم‌تر رفاه محروم کرد.

طشت حکومت عقیدتی اسلامی نیز از بام افتاده است. دورانی که می‌شد ملتی را در چنبره‌ی فریب، با یاری گرفتن از جهل ایشان، با شعارهایی نظیر " اعدام باید گردد " یا " خمینی عزیزم، بگو تا خون بریزم " به میدان کشاند، گذشته است. 25 سال حکومت تروریسم دولتی اسلامی به بن بست رسیده است. ملت ایران از مرگ و جنگ و هوار و شعار و سنگسار و اعدام و زندان و کشتار و شکنجه به ستوه آمده است. ملت ایران از این که باورهای دینی‌اش، دکان دجالیت روحانیت تشیع قرار گرفته است، در اساس دین و مذهبش هم به شک افتاده است. حکومت 25 ساله‌ی این روحانیت به ملت ایران و تمام دنیا نشان داده است که بهشت ادعایی این حکومتگران نه در این دنیا که در ناکجا آباد جهانی دیگر به ایشان نوید داده می‌شود. کشتی شعارهای دبستانی پرزیدنت سید محمد خاتمی و طرح اصلاحات از بالای حکومت اسلامی هم به گل نشسته است. زنان ما دریافته‌اند که در حکومت‌های اسلامی - چه مدرن و چه از مد افتاده - هیچ چشم اندازی برای به رسمیت شناخته شدن حقوقشان ندارند. دگراندیشان ایرانی دریافته‌اند که در حکومت‌های اسلامی وعده داده شده از سوی طیف‌های گوناگون ملی/مذهبی همچنان شهروند درجه دو باقی خواهند ماند. ایرانیان دریافته‌اند که حاکمان اسلامی در اصول اساسی دینشان مبنی بر نابرابری‌های حقوقی اسلامی بین شهروندان نمی‌توانند دستکاری کنند. هنرمندان ایرانی دریافته‌اند که با وجود چنین جریان‌هایی در حاکمیت، همچنان از بیان آزادانه‌ی اندیشه‌هاشان ممنوعند. ایرانیان دریافته‌اند که رسمیت دادن به یک مذهب در قانون اساسی یک کشور، مبنای بیشتر نابرابری‌هایی است که زیر این عنوان بر شهروندان کشورشان تحمیل می‌شود. ملت ایران دریافته است که با فلسطینیزه کردن سیاست حاکمان کشورشان، دولت‌های ایدئولوژیک شیعی یا کمونیستی نمی‌توانند از یاری رساندن به چنبره‌ی تروریسم حاکم بر فضای خاورمیانه کوتاه بیایند. ملت ایران دریافته است که آزادی‌های اجتماعی‌شان، از قبیل حق آزادانه‌ی انتخاب پوشش و کوشش‌هاشان برای دست یابی به حداقل‌های حقوقی انسانی تصریح شده در بیانیه‌ی جهانی حقوق بشر، از سوی این گونه حاکمان عقیدتی همواره سرکوب می‌شود. ملت ایران دریافته است که زیر چتر یک حکومت عقیدتی - از هر طیفش - امنیت اجتماعی/سیاسی/عقیدتی‌اش همیشه و هر لحظه به تاراج می‌رود. زنان ایران دریافته‌اند که زیر عنوان حکومت‌های اسلامی، تعدد زوجات، فحش‌های اسلامی [صیغه و متعه] ازدواج اجباری کودکان نابالغ با مردان کلانسال، شکنجه‌ی زنان و کودکان به عنوان ملک طلق مردان، پدران و همسران همچنان و به گونه‌ای فزاینده گسترش یافته و حمایت قانونی می‌شود. ایرانیان دریافته‌اند که آزادی هیچ انسانی را نمی‌باید به دلیل عقیده‌اش نفی کرد. ایرانیان دریافته‌اند که ثروت‌های زیرزمینی و توان تکنیکی‌شان همچنان وسیله‌ی دست حاکمان اسلامی برای صدور تروریسم و ایجاد ناامنی در جهان متمدن کنونی است. و در نهایت جوانان ایرانی در تداوم حکومت‌های عقیدتی، هیچ چشم اندازی برای دست یافتن به آزادی، رفاه، آسایش و امنیت ندارند.

بدین دلایل و هزارها نمونه و دلیل دیگر، من نادره افشاری، از میثاق پیشنه‌ادی رضا پهلوی به عنوان مبنای نخستین دست یافتن به آزادی، برابری حقوقی بین همه‌ی شهروندان و داشتن حکومتی غیر ایدئولوژیک و عرفی حمایت می‌کنم. با این پراتز که در میان پلاتفرم جریان‌های موجود در صحنه‌ی سیاسی ایران، هیچ جریانی را نیافته‌ام که با این صراحت بر حقوق شهروندی تمام ایرانیان - فارغ از جنسیت و قومیت و باور - تاکید داشته باشد. هیچ جریان مدعی جانشینی حکومت اسلامی را ندیده‌ام که به بدیهی‌ترین حق نیمی از ملت ایران، یعنی زنان ما باور داشته و از این نقطه برای دست یافتن به یک حکومت ملی/مردمی و عرفی با زیر ساخت برابری همه‌ی انسان‌ها حرکت کند. تمام کسانی که به هر دلیلی با این میثاق مخالفت می‌کنند، خود به نوعی مدعی نوعی حکومت اعتقادی و ایدئولوژیک هستند. هیچ کس را به این بهانه که فرزند فرد بخصوصی است، نمی‌توان از حق شرکت در سرنوشت هم‌میهنانش محروم کرد.

از نظر من دوران پادشاهی دو پهلوی، درخشان‌ترین دوران تاریخ معاصر ایران است. این مقایسه را من با توجه به حکومت حاکمان قاجار در پیش از حکومت پهلوی‌ها و حکومت اسلامی حاکم بر ایران پس از ایشان انجام می‌دهم. من به عنوان یک شهروند ایرانی از تمام آزادی‌های موجود اجتماعی در این 58 سال حمایت می‌کنم. با درس گرفتن از تجربه‌ی حکومت اسلامی و شوروی سوسیالیستی، برای دست یافتن به تمام آزادی‌های تصریح شده در بیانیه‌ی جهانی حقوق بشر هم همچنان تلاش خواهم کرد. به این گفته‌ی ماکس پلانک هم تا عمق جان باور دارم که: در فیزیک وقتی یک نظریه‌ی جدید عرضه می‌شود، معمولاً مخالفانی دارد؛ اما سرانجام این نظریه قبول عام می‌یابد، نه به این سبب که مخالفان این نظریه مجاب شده‌اند؛ بلکه به آن سبب که آنان پیر شده و مرده‌اند!

نادره افشاری بهمن ماه 1391 فوریه 2018 - اروپا

به نقل از "گویا"

## 3

در جستجوی در "گوگل فارسی" بدنبال نام محمد ایل بیگی، برحسب اتفاق، افتادم به این نوشته:



\* دخیل به اصداد!

امروز داشتم سایت گویا رو نگاه می‌کردم. مدت‌هاست که درباره‌ی این خانم نادره افشاری نظرم را گفته‌ام و می‌دونم که این خانم به همین مشی و شیوه‌اش ادامه می‌دهد و مشکلات خودشو هم داره. امروز محمد ایل بیگی به چیزی رو در جواب اون خشم و خروش‌های نادره‌ی افشاری و اخیراً دفاع و حمایتش از «میثاق» رضای پهلوی نوشته که خیلی نکایت ظریفی برای این خانم داره:

«شاید که عادت‌مان شده است که از آنانی که بر ما درد روا داشته اند، بخواهیم به نوعی «انتقام» بگیریم و دخیل به بندیم بر اصدادشان و خالی کنیم «ته دلمان» را! اما «مادر» هم سن و سالم، این نیست راه حل! آیا نفرت تان از «آنان» (به صراحت بگویم از مجاهدین و انواع واقسام «اسلامیون») تا بدان پایه است که نقبی می‌زنید به قعر تاریخ و به سطح می‌آورید بدترین نوع نظام - سلطنت -، را؟!»

کل مطلب ایل بیگی را اینجا بخوانید: لختی درنگ!

archived نظر بدهید | ساعت 13:00 مرقومه‌ی داریوش میم

<http://www.malakut.org/blog/archives/000354.shtml>

# 4

## خانم افشاری! لال که نیستید، اما کرید!

محمد ایل بیگی

وقتی نوشته تان با عنوان " **مشتی استدلال لال!** " را در " گویا " ی امروز خواندم ، از خودم پرسیدم که آیا درست بود که آنچنان محترمانه برایتان بنویسم - که به گمانم " لختی درنگ ، عزیزمان ، خانم افشاری ! " در این راستا بود . آیا باز هم باید محترمانه بنویسم برای شمائی که بجز هتاک و تهمت زدن و همه را ( یجز خود و " یاران " جدیدتان ) در یک " سطل بزرگ آشغال " ریختن و دیدن ، گویا چیز دیگری نمی دانید . دریغ که کین دارد از شما کسی میسازد که بجز نفرت ، هیچ به کیسه ندارد .

شما دقیقاً شده اید عین کسانی ( مجاهدین ، توده ای ها و اکثریتی ها و ... ) که امروز به نقدشان نشستید : شما چون آنان " عربده " می کشید که از دارنده گان حقیقت " ناب " بوده اید و هستید واز آنجائی که بجز نوشته های خود و آن " خوبان " در بالا نامبرده را نمی خوانید ، ساده لوحانه براین باورید که تنها شمائیید که مسائل را امروز به روشنی می بینید و در مغز شاید " کوچک " تان نمی گنجد که دیگرانی ، خیلی پیشتر از شما ، بدیهیاتی که امروز برایتان " کشف بزرگ " شده اند را ، به ساده ترین و به روشن ترین وجهی بیان کرده بودند و منتظر " مطالعات " بعد از " عملیات " شما نمانده بودند !

نگاهی بیاندازیم به " خود ندانم چه نوشتن " های شما :

یکی از ساده ترین نمونه ی این واماندگی تاریخی، نگاه قبیله ای و عشیره ای برخی قلم به دستان این روزها با پدیده ها و مسائل اجتماعی، فرهنگی و بخصوص سیاسی است. برای این که زیاد به حاشیه نرفته باشم، اشاره ای می کنم به برخوردی که برخی از این جماعت عقب افتاده با متن نوشته ی من تحت عنوان " من از میثاق شاهزاده حمایت می کنم " داشته اند.

آیا خود ، برآستی می فهمید که چه نوشته اید ؟ کجای انتقاد از نظام شاهنشاهی - این برخواسته از " قبیله " و " عشیره " ، " داشتن نگاه قبیله ای و عشیره ای " ست ؟

از یکی / دو فحشنامه و توهین بدون استدلال که بگذرم، در دیگر نقدها برخوردی کاملاً سنتی با من شده است.

گمان ندارم که " نقد " ی بر مطلب تان ، که نامه ای نوشتم از روی مهر و نه نصیحت ( من سگ که باشم که بخواهد نصیحت کند ! ) . من تنها نوشتم :

گفتید که : « من از " میثاق " شاهزاده حمایت می کنم » . که افتخار بر شما باد که باکی از بیان عقاید تان ندارید و در عین حال ننگی به آبروی نه به ساده بدست یافته تان دارید می پاشانید - چگونه می توان از خوب ها و خوبها واز بدان و بدان گفت و یکباره خواب نما شد و افتخار به نافتخاری ها کرد و بیان کرد که " آن دو شاه " ، افتخار تاریخ معاصر ایران اند و بالطبع زاده شاه هم ! توجه کنید که من از سیستم می گویم و نه از فرد - فرد می تواند از بهترین بهترین ها با شد و وقتی که در سیستم قاطی شد ، لجنی از لجن ها ! اگر رضا پهلوی از خوبان ست ، بسیار خب ! بیاید رئیس جمهور ایران بشود ، چه اصرار بر شاه شدن ؟! آخر فکر نمی کنید که یکجای " صداقت " اش می لنگد با اینهمه اصرار بر جانشین شدنش بر " آقا جان " ؟ چگونه می توان از میثاقی دفاع کرد که بنایش بر سلطنت خواهی ست ( حتی اگر به صراحت نگوید ) ؟! [ خط کشی ها در نشر قبلی این نوشته وجود نداشتند . این نوشته ، در 23 بهمن 81 در " گویا " و " روشنگری " و در 24 بهمن ، در " عصر نو " و چند روز بعد در " ایران آینده " آمده است ] .

سنتی از این زاویه که این جماعت بدون این که بتوانند دلیلی بر جنایات یا کاستی‌های رفتاری آقای پهلوی در رابطه با ایرانیان داشته باشند، ایشان را تنها به جرم "شاهزاده بودن" از حق هر گونه فعالیت سیاسی ممنوع اعلام داشته‌اند.

یکبار دیگر نقل قول بالا از من "قبیله ای" و "عشیره ای" را بخوانید و دریابید که چه راستگوئید! "جرم"، "شاهزاده بودن" نیست، بل - بصراحت می گویم - خواست دوباره برقراری نظام سلطنت است. فرض کنیم که آقای پهلوی بیاید و شاه شود و ایرانی آباد و بهشت برین بسازد، و فرض کنیم که فرزندی "خل و چل" داشته باشد، او هم باید شاه شود و بقول شما، چون رضا و محمد رضا "از افتخارات تاریخ معاصر ایران"؟! آخر چه معنا دارد که یک فرد، مادام العمر، شاه و رهبر باشد؟ میدانند که قدرت فاسد می کند و هرچقدر مدت در قدرت بودن بیشتر باشد، فساد بیشتر می شود.

خانم جان! باور کنید که اگر مردم ایران تصمیم بگیرند که رضاخان دوم برسرکار بیایند، اسلحه بدست نخواهم گرفت و همه را تارو مار نخواهم کرد، اما این حق را دارم - ندارم؟ - که از میثاقی که پشتوانه سلطنت است دفاع نکنم - حتی اگر از بهترین‌ها باشد. چرا که کاغذی بیش نیست و عمل شاهان را دیده ایم و چه بدبختی‌ها که نکشیدیم و یکی از ثمراتش، همین "ولدالزنا" جمهوری اسلامی. خانم جان! سلطنت نمی خواهم، زور است مگر! "قبیله ایم"؟ "عشیره ایم"؟ باشد! حالا اگر بازهم دوباره گوئی کنید - که کرده اید:

من چگونه می توانم از دیدگاهی حمایت کنم که یک شهروند ایرانی را تنها به "جرم" فرزند فلان کس بودن از شرکت در صحنه سیاسی کشورش حذف می کند. این نگاه دقیقاً یک نگرش کهنه، عقب افتاده، واپسگرا و قبیله‌ای است. این دیدگاه است که انتقام دایی را از عمو می گیرد و پدر را صاحب دم و خون فرزند می شناسد. در این دیدگاه محلی برای دادستانی وجود ندارد. مدعی هر عشیره، ولی و قیم آن قبیله است. در این گونه نگرش به انسان، قوانین دادگستری کشور حامی شهروندان نیست، بلکه ولایت بر اساس خون و مالکیت انسانها تفسیر شده است.

قسمت آخر نقل قول بالا، از خودتان، که زیرش خط کشیده ام را دوباره بخوانید: این عین سلطنت نیست؟ یا خودتانرا به "کوچه علی چپ" می زنید و یا اینکه ...

من به عنوان یک زن ایرانی و همچنین به عنوان مادر سه جوان و نوجوان ایرانی، از این میثاق به عنوان مبنایی برای تضمین آزادی‌های اجتماعی در ایران آینده مان حمایت کرده‌ام. از واژه سازی‌ها و واژه پردازی‌هایی هم که تحفه‌ی حزب توده و وابستگان ایشان است، نه چیزی می فهمم و نه بندبازی‌های ایشان جذابیتی برایم دارند. اگر حکومتی بتواند این خواست ابتدایی ما شهروندان ایرانی را برای انتخاب پوشش، حق آزادانه‌ی کار، حق انتخاب محل اقامت، حق گزینش همسر بدون ولی و پدر، حق سفر بدون اجازه‌ی شوهر و پدر و... برسمیت بشناسد، یا به بیان حقوقی، حقوق اولیه‌ی ما را در حیطه‌ی قضایی، اجتماعی و مدنی تضمین کند، قابل دفاع است. مبنای همین‌هاست و دیگر حقوق نظیر حق حضانت و طلاق از پی آنها خواهد آمد. من می خواهم بتوانم در کشورم هر گونه که می خواهم لباس بپوشم، به استخر بروم، به حمام سونا بروم، دوچرخه سواری کنم، اسب سواری کنم، کاباره بروم، کنسرت بروم، لباس شب دکلمه بپوشم، دوست پسر بگیرم، به کافه بروم، شراب بنوشم و همه‌ی خواسته‌های اولیه و ابتدایی‌ای که در جوامع متمدن غرب برای شهروندان غربی تضمین شده است.

آنچه را که در بالا، زیرشان خط کشیده ام را مقایسه کنید با بخشهایی از نوشته هایم در تارنماهای "گویا"، "عصر نو"، "روشنگری"، "بیک ایران"، "ایران آینده"، "دیدگاه" و... و ببینید که آنچه را امروز می گوئید، من "قبیله ای" و "عشیره ای"، خیلی بیشتر از شما گفته ام:

مثلا در " باز کن پنجره را... " :

بگو ای کودک

ای نوجوان

ای جوان

ای کهنسال

- بی هیچ شرم و گناه :

دوست دارم خویشتن را

دوست دارم دیگری را

دوست دارم یک دختر

دوست دارم یک پسر

دوست دارم تفریح کنم

دوست دارم برقصم

دوست دارم به سفر بروم

دوست دارم بنوشم

- و بنوشانم -

دوست دارم بخورم

- و بخورانم -

دوست دارم خوشبختی را

دوست دارم رفاه را

دوست دارم دگرگونی - دگر اندیشی - را

دوست دارم لباسهای کوتاه را

دوست دارم لباسهای بلند را





دوست دارم امروز چادر بسر کنم

( فردا از سر بردارم و پس فردا دوباره بر سر کنم )

دوست دارم ماتیگ بزئم

دوست دارم سرمه بکشم

دوست دارم با ایمان باشم

دوست دارم بی ایمان باشم

دوست دارم لبانت را ببوسم

دوست دارم در یک کلام :

ز

ن

د

گ

ی را!

و اما...اما

دوست ندارم آزادی کش باشم

فقر تقسیم کن باشم

زن را اجیر کنم

مرد را اجیر کنم

واز همه بالاتر : کودک را اجیر کنم

دوست ندارم زندان را

دوست ندارم شکنجه را

دوست ندارم اعدام را

دوست ندارم ریا را ( از نوع آخوندی یا شاهنشاهییش )



دوست دارم شکم سیری را

اما ... اما ...

و یا در " آب از آب تکان نخواهد خورد ؟ " :

خواست اگر دلما ، چادر بسر می کنیم

ورنخواست ، مینی ژوب برتن ؛

!...آدلما می خواهد از اینجا به آنجا برویم

- و از آنجا به اینجا بیائیم ؛

سخن آخر : چه خوشتان بیاید و چه نیاید ، تکرار می کنم گفته ام را از نامه قبلی ام به شما :

اینچنین خوار و ذلیل شده ایم که پس از شاه و شیخ ، دوباره می توانیم شاه خواه شویم !!؟ کدام خرابه ای را می خواهیم ویرانه ساز باشیم ؟ ایران را !

منتشر شده در

عصرنو - سیاسی چهارشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۸۱ - ۱۲ مارس ۲۰۰۳ <http://asre-nou.net/1381/esfand/21/ilbeigi.pdf>

محمد ایل بیگی خانم افشاری ! لال که نیستید، اما کرید!

روشنگری - مقالات رسیده

<http://web.archive.org/web/20040624104149/http://www.roshangari.com/autosite/sitedata/20030312024825/20030312024825.html>

چهارشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۸۱ - ۱۲ مارس ۲۰۰۳

خانم افشاری! لال که نیستید، اما کرید! محمد ایل بیگی

ایران آینده - چهارشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۸۱ - ۱۲ مارس ۲۰۰۳

<http://web.archive.org/web/20040624104149/http://iraneayandeh.org/M.156.htm>

خانم افشاری! لال که نیستید، اما کرید! محمد ایل بیگی

# 5

مشتی استدلال لال!

تحولی که در نگاه و دیدگاه منورالفکران پیش از نهضت مشروطه رخ داد و زمینه ساز آن نهضت بزرگ تاریخی در سال 1906 میلادی شد، در اساس تحولی در نوع نگاه این روشنفکران - با تمام کاستی‌هایشان - به موضوع انسان و حق و حقوق تمامی شهروندان ایرانی بود. این دیدگاه از این زاویه نه تنها بسیار مترقی و رو به پیش بود، بلکه به شدت متأثر از انقلاب کبیر فرانسه و جامعه‌ی مدنی اروپای آن زمان بود. در مقام مقایسه می‌توان صد سال رشد و ترقی تصاعدی ناگزیر در غرب را هم در زمینه‌های تکنیک و حقوق انسان‌ها به آن دستاوردهای پیشین افزود، تا شوربختانه به این نتیجه‌ی افتضاح آمیز رسید که بسیاری از حاضران در صحنه‌ی سیاسی فعلی ایران که مارک نجسب اپوزیسیون را هم بر پیشانی دارند، نه تنها به گرد همان پیشتازان آزادی در آن برش زمانی و مکانی نمی‌رسند، که از ایشان به ویژه در حیطه‌ی حقوق برابر و مشخص همه‌ی انسان‌ها بسیار بسیار هم عقب مانده‌تر و وامانده‌ترند.

خارجیانی که در سال‌های پیش از انقلاب مشروطه و در دوران خاندان قاجار به ایران آمده‌اند، ایران را دهکده‌ی بزرگ و ویرانی تصویر کرده‌اند که کدخدایی به نام شاه دارد و این شاه کاخی و دم و دستگاهی برای خوشگذرانی و ملت هم گوسفندانی هستند که زیر سایه‌ی این سایه‌های خدا - ظل‌الله - با چوب و فلک والیان و خان‌ها و حاکمان محلی جانشین کدخدایان اصلی، مجبورند خرج عیش و عشرت و بریز و بپاش کدخدایان و دربارشان را فراهم کنند؛ حتا اگر خود نانی برای به دندان کشیدن نداشته باشند. این نگرش ولایت فقیه‌ی و جانشینی خدا و مبرا از مسئولیت بودن حاکمان، مبنای دریافت این دستگاه حکومتی حکومنگران دینی و غیر دینی در ایران آن روز ما بوده است. در این دستگاه و این نوع نگاه به انسان و شهروند، سخن گفتن از حقوق برابر همه‌ی انسان‌ها فارغ از جنسیت و نژاد و باور بیشتر به شوخی‌هایی تلخ و گزنده می‌ماند، تا دیدگاهی قابل بررسی.

واقعیت این است که تا پیش از نهضت مشروطه جایی برای این طرح این گونه خواست‌های مدرن و متمدن نبود. شهروندان ایرانی هم خود چنین ادعایی نمی‌توانستند داشته باشند؛ چرا که از اساس با این دیدگاه و این نوع نگرش به انسان بیگانه بودند. ایرانیانی که در دهه‌های پیش از نهضت مشروطه به غرب و یا حتا شهرهای باکو و قلیس و اسلامبول و بمبئی و قاهره سفر کرده‌اند، به یک باره خود را با تمدنی رو در رو دیدند که تا آن تاریخ نه تنها آن را نمی‌شناختند که در افسانه‌های اتوپیایی‌شان هم تصویری از آن نداشتند.

به هر صورت نهضت مشروطه رخ داد و با تمام کاستی‌هایش، به تعریف تازه‌ای از انسان و شهروند ایرانی در قانون اساسی کشور پرداخت. این که ما به عنوان شهروندان همین کشور تا مدت‌ها نتوانستیم این نگرش مدرن را در دیدگاهمان نشت بدهیم و از آن مبنا در زندگی اجتماعی/سیاسی/فرهنگی‌مان حرکت کنیم، دلیل روشنی بر واماندگی تاریخی‌ای است که همچنان در جان و جهان ما خانه کرده است.

یکی از ساده‌ترین نمونه‌ی این واماندگی تاریخی، نگاه قبیله‌ای و عشیره‌ای برخی قلم به دستان این روزها با پدیده‌ها و مسائل اجتماعی، فرهنگی و بخصوص سیاسی است. برای این که زیاد به حاشیه نرفته باشم، اشاره‌ای می‌کنم به برخوردی که برخی از این جماعت عقب افتاده با متن نوشته‌ی من تحت عنوان "من از میثاق شاهزاده حمایت می‌کنم" داشته‌اند.

این جماعت که تا این تاریخ متهم می‌کردند که فلان اسب حضرت عباس را گرفته‌ام و ول کن نیستیم [روشنگری] این بار مرا "متهم" به شاه خواهی و سلطنت طلبی کرده‌اند و تمام آنچه را که سال‌ها در دعوای عشیره‌ایشان با خاندان پهلوی تل انبار کرده بودند، به این رسانه‌ها سرازیر کردند. از یکی/دو فحشنامه و توهین بدون استدلال که بگذرم، در دیگر نقدها برخوردی کاملاً سنتی با من شده است. سنتی از این زاویه که این جماعت بدون این که بتوانند دلیلی بر جنایات یا کاستی‌های رفتاری آقای پهلوی در رابطه با ایرانیان داشته باشند، ایشان را تنها به جرم "شاهزاده بودن" از حق هر گونه فعالیت سیاسی ممنوع اعلام داشته‌اند. در این جا قصدم دفاع از سلطنت نیست، بلکه می‌خواهم کاستی‌های دیدگاهی این ناقدان را در برابر آینه بگیرم تا خود به ضعف استدلال‌های لالشان پی ببرند. در آن نوشته، من میثاق آقای پهلوی را به عنوان مبنای آغازین قانون اساسی و مدنی رژیم جانشین حکومت اسلامی فعلی در ایران - تکرار می‌کنم به عنوان یک مبنا برای آغاز بحث در حیطه‌ی خواست‌ها و حقوق شهروندان ایرانی - طرح کرده‌ام و نه بیشتر. در گفت و گویی رادیویی با مانوک خدابخشیان هم تاکید کرده‌ام که من دعوایی در فرم و شکل حکومت آینده‌ی ایران ندارم. پیشنهادی هم ندارم. رای من در نهایت تنها یک رای است. آنچه نوشته‌ام حمایت از دریافت مدرن و متمدن این دیدگاه از حقوق شهروندی و آزادی‌های اجتماعی در ایران بدون حاکمان فعلی و پشتیبانان ایشان در حکومت است. این که برای تبیین این دریافت از میثاق آقای پهلوی از کلمه‌ی دموکراتیک استفاده نمی‌کنم، به این دلیل است که خیلی‌هایی که در اساس ولایت فقیه‌ی فکر می‌کنند، و اساساً دم و دستگاهشان را بر همین محور چیده و ردیف کرده‌اند، همین پیشوند را به دم حکومت ادعایی‌شان چسبانده‌اند. نمونه‌ی وطنی‌اش "جمهوری دموکراتیک اسلامی" ادعایی جریان ولایت فقیه‌ی مسعود رجوی و حامیان ایشان است. در اروپا و در آلمان هم جمهوری ولایت فقیه‌ی کمونیستی آلمان شرقی سابق هم همین دم کشمش را به دم اسمش چسبانده بود. بنابراین برای این که با واژه‌ها بازی نکرده باشم، روشن و شفاف نوشته‌ام که بر اساس دریافت من از خواست ایرانیان در درون کشور و خواست شخصی خود من، ما شهروندان ایرانی، برای ایران آینده‌مان خواستار حکومتی مدرن، متمدن و تضمین کننده‌ی ابتدایی‌ترین حق غصب شده‌مان یعنی آزادی‌های اجتماعی هستیم. لابد مجبورم تعریفی هم آزادی‌های اجتماعی بدهم!!

آزادی اجتماعی یعنی این که در جامعه و بین شهروندان جدا سازی جنسی و جدا سازی دینی و کیشی و دیگر جدا سازی‌های عقب مانده و ضد انسانی وجود نداشته باشد. همه‌ی شهروندان بتوانند بر اساس استعداد و لیاقتشان به تحصیل و کار و فعالیت اجتماعی، فنی، فرهنگی و سیاسی بپردازند. نه به کسی به دلیل اعقاب فلان کس بودن امتیاز بدهند - مثل سیدها - و نه کسی را به همان دلایل عشیره‌ای و قبیله‌ای از حقی محروم کنند.

اگر قوانین حاکم بر جامعه‌ای بتواند شهروندان را در حقوق اجتماعی‌اش برابر تعریف کند، کسی را فرا قانون و غیرمسئول نشناسد و کسی را از حقوق اجتماعی‌اش محروم نکند - البته بجز آدمکش‌ها و متجاوزین به حقوق دیگران و ... آن زمان می‌توان این دیدگاه را مدرن و متمدن ارزیابی کرد.

من چگونه می‌توانم از دیدگاهی حمایت کنم که یک شهروند ایرانی را تنها به "جرم" فرزند فلان کس بودن از شرکت در صحنه‌ی سیاسی کشورش حذف می‌کند. این نگاه دقیقاً یک نگرش کهنه، عقب افتاده، واپسگرا و قبیله‌ای است. این دیدگاه است که انتقام دایی را از عمو می‌گیرد و پدر را صاحب دم و خون فرزند می‌شناسد. در این دیدگاه محلی برای دادستانی وجود ندارد. مدعی هر عشیره، ولی و قبیله است. در این گونه نگرش به انسان، قوانین دادگستری کشور حامی شهروندان نیست، بلکه ولایت بر اساس خون و مالکیت انسانها تفسیر شده است.

حرفم با آن نظرگاهی است که به دلیل فقدان خرد و عدم تحمل دگراندیشی با انگ و تهمت و با دعوای قبیله‌ای و عشیره‌ای می‌خواهد رای شهروندان را ندیده بگیرد و رای دهنده را از صحنه‌ی سیاسی کشور حذف کند؛ چون این رای را با خواست خودش در تضاد می‌بیند.

شوربختانه این روزها کسانی با آقای پهلوی و نظرگاه ایشان به چالش نشسته‌اند که خود - و نه پدر و پدر بزرگشان - دست‌هایی بسیار بسیار آلوده در همراهی و همکاری با حاکمان فعلی حاکم بر ایران داشته‌اند؛ چه در هیئت توده‌ای‌ها و اکثریتی‌هایی که از آغاز نضج گرفتن حکومت اسلامی، باد به پرچم این جانیان تاریخی انداخته‌اند و نسخه‌های نامربوط انقلابی گری را برای ایشان پیچیده‌اند، و چه افراد و جریان‌هایی که با کپی داری از همین میثاق، چپ و راست منشور منتشر می‌کنند؛ اما خود دست کم در شش سال گذشته با شور و هیجان عاشقانه‌ای از انشاهای دبستانی پرزیدنت سید محمد خاتمی حمایت مادی و معنوی و اطلاعاتی کرده‌اند! از این نقطه نظر دست کم می‌توان ادعا کرد

که دست‌ان آقای پهلوی به خون ایرانیان در 25 سال گذشته آلوده نیست. به نظر این آقایان که خودشان را دموکرات‌تر از شاهزاده می‌دانند، همدستی با یک جریان ارتجاعی از طیف خمینی و خاتمی، ارتجاع و واپسگرایی نیست، اما حمایت از میثاقی که آزادی‌های اجتماعی را تضمین می‌کند، واپسگرایی و ساده اندیشی است!!

من به عنوان یک زن ایرانی و همچنین به عنوان مادر سه جوان و نوجوان ایرانی، از این میثاق به عنوان مبنایی برای تضمین آزادی‌های اجتماعی در ایران آینده‌مان حمایت کرده‌ام. از واژه سازی‌ها و واژه پردازی‌هایی هم که تحفه‌ی حزب توده و وابستگان ایشان است، نه چیزی می‌فهمم و نه بندبازی‌های ایشان جذباتی برایم دارند. اگر حکومتی بتواند این خواست ابتدایی ما شهروندان ایرانی را برای انتخاب پوشش، حق آزادانه‌ی کار، حق انتخاب محل اقامت، حق گزینش همسر بدون ولی و پدر، حق سفر بدون اجازه‌ی شوهر و پدر و شوهر برسمیت بشناسد، یا به بیان حقوقی، حقوق اولیه‌ی ما را در حیطه‌ی قضایی، اجتماعی و مدنی تضمین کند، قابل دفاع است. مینا همین‌هاست و دیگر حقوق نظیر حق حضانت و طلاق از پی آن‌ها خواهد آمد. من می‌خواهم بتوانم در کشورم هر گونه که می‌خواهم لباس بپوشم، به استخر بروم، به حمام سونا بروم، دوچرخه سواری کنم، اسب سواری کنم، کاباره بروم، کنسرت بروم، لباس شب دکلمته بپوشم، دوست پسر بگیرم، به کافه بروم، شراب بنوشم و همه‌ی خواست‌های اولیه و ابتدایی‌ای که در جوامع متمدن غرب برای شهروندان غربی تضمین شده است. دست کم پدر و پدر بزرگ آقای پهلوی، با تمام کاستی‌های رفتاری‌شان که ریشه در متن جامعه‌ی عقب مانده‌ی ما داشته است، در این راستا کوشش‌ها کرده و به دستاوردهایی هم دست یافته‌اند.

شوربختانه سیاسی کاران ما در هیستری ضد سلطنتی‌شان نه تنها این حقوق ابتدایی را برای ما بیمه نکرده‌اند که تمام دستاوردهای صد ساله‌ی ایرانیان را برای همه گونه مدرنیته و مدنیت هم به گور سپرده‌اند. هر کس از زاویه‌ی منافع و خواست‌های خودش حرکت می‌کند.

خواست پایه‌ای ما زنان و جوانان ایرانی تضمین آزادی‌های اجتماعی است. همین‌ها را اگر مینا بگیریم، بقیه‌اش را همین جوانان بر روی این پایه بنا خواهد کرد. دیگر نمی‌شود با این گستردگی ارتباطات، ملت ایران را به زنجیر دین در حکومت و مانیفست‌های کمونیستی و مذهبی/ملی هواداران سید محمد خاتمی بیش از این‌ها به زنجیر کشید. بد نیست این دوستان دست کم نقدهاشان را از زاویه‌ای مدرن‌تر به سایت‌های اینترنتی روانه کنند!

مشتی استدلال لال!

نادره افشاری

گویا 2 اسفند 1385 - مشتی استدلال لال! نادره افشاری

<http://web.archive.org/web/20040624104149/http://news.gooya.com/2003/03/11/1103-h-03.php>

# 6

## یادداشتی برای آقای محمد ایل بیگی . نادره افشاری

با درود و مهر بی پایان،

از این که مطلب مشتکی استدلال لال را پاسخی به خودتان تلقی کرده اید، پوزش میخوام. در آن نوشته روی سخنم با حامیان حکومت اسلامی در دو مقطع زمانی خاص سالهای 57 و 76 بوده است. آنجا که به نوشته ی شما نظر داشته ام، همان جایی است که نوشته ام در فرم و شکل حکومت بعدی در ایران دعوایی ندارم. تصور نمیکنم شما در میان این جماعت حامی حکومت اسلامی بر خورده باشید.

من هم روی شما را که هزار سال نوری از من بزرگتر و جلوترید، میبوسم

با احترام، نادره افشاری،

2 اسفند 1381 [ParvandeHBaAfshari.htm](http://ParvandeHBaAfshari.htm)

روشنگری - مقالات رسیده چهارشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۸۱ - ۱۲ مارس ۲۰۰۳

<http://www.roshangari.com/autosite/sitedata/20030312193232/20030312193232.html>

یادداشتی برای آقای محمد ایل بیگی. نادره افشاری

**[ اگر بخوایم به شیوه خودشان بگوییم : حتما در آن زمان "خاطر خواه" من بودند که برایم "ماچ" می فرستادند . ]**

# 7

## خانم افشاری ، وحشتم از ایهمه وحشتناکی شدن تانست !

نوشته تان با عنوان "پوپولیسم سیاسی ! "رادر" روشنگری" امروز خواندم و شک ندارم که سرزابالابالاهای " ایران و جهان " و دیگر "شاهکار" های سلطنت خواهان " معصوم " در خواهد آورد . در حیرتم که چرا این چنین ( و تابه این پایه ) دارید ، روز به روز ، وحشتناک تر می شوید وای واویلا بر آن روز که نابودی هرآنکه چون شما نمی اندیشد را خواستار شوید ! ... و تمام اینها به نام نامی و مبارک و پرافتخار " آزادیخواهی " از نوع بدیع سلطنت خواهی تازه یافته تان ! ( راستی را فرق تان با مجاهدین و جمهوری اسلامی ( و پدر جدشان : سلطنت طلبان ) در کجاست ؟ طاقتم براینهمه دگرگونی نیست ... ول کنم و بیآورم عین نوشته یتان را که فصاحت کنند قاضیان خواننده .

<http://www.roshangari.com/autosite/sitedata/20030421091841/20030421091841.html>

# 8

## پوپولیسیم سیاسی!

نادره افشاری

دنیاي غریبي است. درست همان زماني که یک موقعیت ویژه ي تاریخي پیش آمده است تا سازمان مجاهدین خلق از صفحه ي سياسي ایران و منطقه ي خاورمیانه حذف شود و نیروهاي ملی، آزادیخواه و دموکرات امکاني براي نفس کشیدن پیدا کنند، دفاع هاي جانانه ي پوپولیستی برخی جماعت "یر سياسي" ه از سیاست فقط هوچیگری را می فهمند و به چیزی که باور ندارند، حمایت و حفاظت از منافع عالیه ي ملت ایران است، چپ و راست اعلامیه صادر می کنند که: بشتابید و برای نجات جان تروریست هاي وطن فروش به تظاهرات روز شنبه بپیوندید.

تا پیش از این فرصت ویژه کسی مجاهدین را به حساب نمی آورد و شوربختانه این روزها بسیاری از سایت هاي اینترنتی پر شده است از اعلام حمایت هاي جانانه از رهبری خاص الخاص عقیدتی و سازمان ولایت فقیه ي مجاهدین خلق عراق؛ جریانی که سال هاست در کشور دشمن، عراق، بر ضد تمامیت ارضی ما به دشمن اطلاعات می فروشد. دور نیست که این جماعت پر حقوق بشري براي نجات جان سید علي خامنه ي و علي اکبر هاشمی رفسنجانی نیز یقه پاره کنند و برای حضرت کوفي عنان نامه ها و امضاهای حمایت ارسال کنند. در این راستا تنها می توان گفت: سرنوشت انقلاب پوپولیستی ایران را دیدیم. سرنوشت سید محمد خاتمی را هم پس از آن همه هوار پوپولیستی دیدیم. ببینیم حمایت پوپولیستی از تروریست هاي ساکن بغداد، این جریانی که سال هاست مسیر مبارزه ي مسالمت جویانه ي مردم را به بن بست کشانده است، به کجا می رسد؟! تظاهرات کمدي حمایت از مسعود و مریم رجوي احتملا پاسخ خوبی به این جماعات غیر سياسي است؛ آنانی که گمان می کنند از هواداران نا آگاه این جریان حمایت می کنند، در نهایت آب به آسیاب این جریان بسیار خطرناک عقیدتی می ریزند. در عجبیم که چرا این جماعت از بن لادن تروریست و صدام حسین متجاوز و آدمکش حمایت نمی کنند! شاید هم می کنند، چه می دانم؟! اخلاق عاشورایی ما ایرانیان که در بیشتر بآصطلاح روشنفکران ما ریشه هاي گردن کلفتی دارد، بد جوري کار دست ما داده است.

**200309**

مقالات | **ایران آینه** | جمع 5 اردیبهشت 1382 | مطبق 25 آوریل 2003

<http://www.iraneayandeh.net/M.294.htm> خانم افشاری، وحشتم از اینهمه وحشتناکی شدن تانست!

ایران و جهان | سه شنبه ۲ اردیبهشت ۱۳۸۲ - ۲۲ آوریل ۲۰۰۳

<http://asre-nou.net/1382/ordibehesht/2/m-Afshari3.html>

<http://www.roshangari.com/autosite/sitedata/20030421212651/20030421212651.html>

2003.04.21 09:18 | روشنگری | مقالات رسیده

<http://web.archive.org/web/20040624104149/http://www.roshangari.com/autosite/sitedata/20030421091841/20030421091841.html>

<http://www.roshangari.com/autosite/sitedata/20030420984/20030420984.html> پوپولیسیم سیاسی! نادره افشاری **2003042098**

## " آغا محمد خان ایل بیگی " رقاصی هم حتی بلد نیست !

نادره افشاری

دوستانِ روشنگری ، با درود !

" کله پوکم خالی ست ... " را دیروز نوشتم و امروز صبح دیدم که منتشر کرده اید . حوالی ساعت 9 صبح امروز ، دوستی زنگ زد و گفت که دیده ای که " نادره افشاری " چه توهین هائی به تو در " مهدیس " کرده است ؟ گفتم که مدتهاست نوشته های ایشانرا نمی خوانم و حتی دیروز نوشته شانرا در " ایران و جهان " باز نکردم که آنرا خیلی پیش از این در جاهای دیگر خوانده بودم . گفت نوشته اش را در " مهدیس " بخوان و خواندم ...

می دانم که سیاست شما نیست که " لجن نامه " هائی اینچنانی را ( بخوانید ، خواهید دید ) منتشر کنید ، اما عاجزانه از شما تقاضا دارم که این نوشتهء خانم افشاری را در جایی بسیار خوب و به بهترین وجه قابل رویت بگذارید تا همه گان پی ببرند به وسعت " دانش و فرهنگ غنی و مهوشی " ایشان .

من دیگر هیچ مطلبی راجع به این خانوم نمی نویسم و اگر دیروز مطلب شانرا در " مهدیس " خوانده بودم ، " کله پوک ... " را نمی نوشتم و اشاره ای حتما به ایشان نمی کردم . از اینرو از شما تقاضا دارم که آنرا دیگر نیآورید .

مسائل روزمرهء زندگی وادارم کرد که بعد از نوشتن مطالب بالا سری به بیرون بزنم . وقتی که برگشتم ، دیدم که نوشته را برداشتید و چقدر خوشحال شدم . علاوه براین ، ایمیلی دریافت کردم که این خبر را می داد ( گویا در " مهدیس " امروز آمده است ) :



مهدیس 23 شهریور 1392 14 سپتامبر 2013

منبع خبر/ارسالی از: "این مطب به استناد پارگراف 14 قوانین کامپیوتری سوئد (Data Lagen) حذف گردید

دوستان و همکاران محترم

باید توجه داشته باشیم که آزادی کلام و گشاده دستی رسانه ای ما نبایستی هزینه تصفیه حسابهای شخصی، سیاسی، گروهی و.. شود.

متأسفانه در این مقاله آشکارا به افراد مشخص توهین و اهانت شده که مطابق قوانین جاری رسانه ای جرمی آشکار است و مسئولیت آن به عهده نویسنده و مسئولیت دیگر آن پس از شکایت طرفهای مقابل ، به گردن سایت نیز میباشد.

ساعت 194 صبح روز شنبه 139208 پس از شکایت شفاهی یکی از نامبرده شدگان مقاله مذکور و پس از مطالعه دقیق مطلب از جانب سایت و به استناد پارگراف 14 قوانین کامپیوتری سوئد این مقاله حذف گردید . لذا سایت مهدیس بحکم قوانین اخلاقی

جامعه ایرانی خود را مکلف میدانند که رسماً از افرادی که در این مقاله به آنها توهینی شده عذر خواهی نماید. لازم به ذکر است که سایت مهدیس بنا به اعتمادی که به کاردانی و صلاحیت فنی اعضاء هیئت تحریریه و یا سایر نویسندگان محترم دارد اغلب بدون خوانده متن مطالب ایشان آنرا روی نت میبرد. چرا که خواندن کلیه مطالب آمده برای سایت عملاً غیر ممکن مینماید اما بازدیدکنندگان محترم همیشه این حق را دارند که در صورت تضييع حقوقشان در يك مطلب مندرج در سایت ما را از آن آگاه نمایند تا جهت کنترل آن اقدام نمائیم. تمنای ما از کلیه همکاران و بازدیدکنندگان سایت این است که ضمن بالا بردن مرز تحمل و صبر در برابر نظرهای مخالف، مرز بین مطالب شایسته ارسال به رسانه ها و توهین ها و تهمت‌های غیر منصفانه را رعایت نمایند.

توضیحا بگویم که "شاکی شفاهی" من نبودم و نیستم. من هرگز متوسل به "قانون" نمی شوم - حتی اگر بدترین توهین های نوشتاری به من بکنند - که این خانوم کرده اند.

بعد از آن هرچه سعی کردم که "مهدیس" را باز کنم نتوانستم. نوشتهء خانم افشاری را به نقل از "نگاه نو" می آورم و با چه طرح زیبایی که به آن اضافه کرده اند! ...

محمدایل بیگی

22 شهریور 1392

10

## قضیهی جیش کردن برادر حاتم طایی در چاه زمزم

نادره افشاری

یکی بود، یکی نبود. یکی هست، یکی نیست. غیر از خدا خیلی چیزهای دیگر هم هست. مثلاً یک وب سائیتی است به نام «دبدهگاه» که رئیسی دارد با نام مستعار «علی ناظر» و اسم اصلی «علی بهروزی» که از ناف لندن مدتی است برای بنده حکم‌های اعدام و شکنجه و تبعید و چند تا نقطه... صادر می‌کند. این جناب که معمولاً پشت 770 تا اسم مستعار دیگر مثلاً «دریا هنرمند» مخفی می‌شود، اخیراً مطلبی مرتکب شده است و جایگاه این بنده را در جوخه‌های اعدام حکومت اسلامی در سال 1367 خالی کرده است. این جناب با بندبازی حیرت انگیزی که تنها از رهبر مفقودالثر سازمان مجاهدین، حاج آقا مسعود رجوی برمی‌آید، در این نوشته‌ی بلندبالا کلی «شکر» میل فرموده است که حتا مرغ پخته را هم به خنده وامی‌دارد!

این جناب یکی از **مردان مثلث شوم** **پاچه‌گیری** است که هر چند وقت به چند وقت - بر اساس ماموریت محوله از سوی نیمه‌ی رهبری زنده و محکوم دادگاه‌های کشور فرانسه - حضرت علیامخدره بانو مریم قجرعضدانلو، پای نازنین و خوش ترکیب بنده را با دندان‌های بدترکیب و بیرون آمده‌اش که حتما شبیه به دندان‌های پیوره‌ای و اکبیری همان نیمه رهبری سازمان منحل‌ی مجاهدین خلق عراق است، زخمی کرده است.

ضلع دیگر این مثلث کذایی پاچه‌گیری یکی از جدا شدگان سازمان مجاهدین خلق عراق است که هرچند نام نازنین پادشاه فقید ایران را یدک می‌کشد - لابد مادر یا پدرش سلطنت طلب بوده‌اند!! - اما در عملکرد و دیدگاه بیشتر شبیه به شاه سلطان حسین صفوی معدوم و معلوم‌الحال است. این جناب تازگی‌ها کمی دست از سر کچل حقیر برداشته است؛ چون فرزندانش را به مام میهن اسلامی گسیل داشته تا میزان حساسیت حکومت اسلامی را در رابطه با زمین‌ها و یلاهای خریداری شده‌اش در ایران اسلامی چک کند. تا از این بنده چیزی در سایت نازنین «مهدیس» چاپ می‌شد، انگار که این جناب شاش‌خالی‌اش خیلی تند باشد، یقه‌ی مرا می‌گرفت که چرا اینطوری گفته‌ای و چرا آنطوری نوشته‌ای!!؟



البته باید بگویم که من با جدا شدن سازمان منحل‌ه‌ی مجاهدین تحت رهبری رهبر مفقودال‌اثر آن حضرت مستطاب شیخ مسعود رجوی کاری ندارم. خیلی از این بیچاره‌ها آنقدر تحقیر شده و تو سری خورده هستند که راستش دیگر جایی روی کله‌شان برای دوبامی کوبیدن نمانده است. همان مقامات و عنوان‌های عالی‌ای به دلیل ترور و کشتار مردم ایران و کرد و عراقی داشته‌اند، برایشان کافی است و راستش من یکی دیگر دلم نمی‌آید سربه سرشان بگذارم!

نفر سوم این مثلث کم‌دی مردکی است که نام بی‌همتای آغا محمد خان قاجار را یدک می‌کشد - حضرت محمد خان ایل بیگی - که نمی‌دانم چرا و به چه بهانه‌ای اینقدر پاهای چرک و بوگندوبیش را در کفش‌های نازنین و پاشنه بلند من می‌چپاند که هیچ بهش نمی‌آید. آدم آن همه ریش و پشم داشته باشد. آن همه هم اکیبری باشد و بخواهد کفش خوش ترکیب خانمانه هم بپوشد؟! خدا به دورا! راست گفتند که هر چیزی را برای چیزی آفریده‌اند!

این جناب آغا محمد خان ایل بیگی که نه شاعر است و نه نویسنده و نه نقاد است و نه رقص و نه هیچ زهرمار دیگری، اولش شروع کرد به بهانه‌ی یک آرتیکل بنده برام ماچ فرستادن. بعد که فهمید من فقط با پسرهای خوشگل و تو برو و مامانی دوست می‌شوم و هنوز آنقدر ترشیده نشده‌ام که برای ماچ فرستادن هر کس و ناکنی پستان به تنور بچسبانم، حسابی لجش گرفت و شروع کرد به سر به سر گذاشتن. اگر از این بنده‌ی نازنین خدا در سایت‌ها و نشریات خارج کشوری چیزی چاپ می‌شد، ایشان خودش را مثل نخود آش می‌انداخت وسط که مثلا نقدی بر کارهای بنده بنویسد؛ اما از آنجا که منقل و وافور حال برای کسی نمی‌گذارد، چند تا فحش نثار بنده می‌کرد که: ببینید فلانی چه نوشته است؟! بعد هم خود نوشته را کپی می‌کرد و به ته فحشنامه‌اش می‌چسباند. این کار برایش شده بود وظیفه که معلوم هم نیست از کدام سفارت‌خانه‌ی بهش برات می‌رسید که: مسئولیت تو این است که نسق این بانو را بگیری. اگر هم توانستی نفسش را بگیر! لابد چون زورش می‌آمد تن به کار بدهد و درسی بخواند و مطالعه‌ای بکند و سوزنی به تخم چشمش بزند، خیال می‌کرد با جیش کردن در چاه زمزم معروف می‌شود که البته شد و خوشا به سعادتش!!

برای آنانی که قضیه‌ی جیش کردن برادر حاتم طایی در چاه زمزم را نمی‌دانند، عرض کنم که در زمان‌های خیلی قدیم، مثلا در دوران هارون‌الرشید خلیفه‌ی عباسی، عرب ثروتمندی بود به نام حاتم طایی که پولش از پارو بالا می‌رفت. با این که از خیلی‌ها دستگیری می‌کرد - دستگیری به مفهوم کمک مالی و نه بازداشت کردن!! - خیلی معروف شده بود. کلی هم هوادار پیدا کرده بود. یک برادر لات و آسمان جلی هم داشت که تمام ارث و میراث ننه و بابا را خرج تریاک و عرق و... کرده بود و شده بود ولگرد. منتها این جناب چون نمی‌خواست خودش را از تک و تا بیاندازد، فکری بود که چه کار کند که مثل برادرش معروف شود. نه، از او هم معروف‌تر شود. عرضه که نداشت. سواد هم نداشت. پول‌ها را هم که همه را به باد داده بود. کلی فکر کرد و با چند لات دیگر هم مشورت کرد. آخرش تصمیم گرفت در چاه مقدس زمزم بشاشد تا این طوری معروف شود. بلاخره روزی در معیت دوستان آسمان جلی مثل خودش راهش را به سوی این چشمه کج کرد و تنبانش را کشید پائین و بقیه‌ی قضایا...

این حاجی ایل بیگی ما هم شباهت عجیبی با آقا داداش حاتم طایی دارد و خیال می‌کند با گرفتن پاچه‌ی نادره خانم گل و بلبل می‌تواند اسم و رسمی به هم بزند. البته ایشان معروف شد، اما درست مثل برادر جناب حاتم طایی. خب، باید گفت: معروفیت این چنینی نوش جانش. فقط محض تفریح عرض کنم که با بد کسی در افتاده است. هر کس با این نادره خانم درافتاد، ور افتاد! از ما گفتن.

برگردیم سر حاج علی ناظر به‌روزی رئیس شرکت سهامی دیدگاه و شرکاء که او هم بد جوری به بنده گیر داده است. ایشان در مطلبی مدعی شده‌اند که اگر من در سال 67 زندان بودم، حتما توابع می‌شدم و تیر خلاص زن. آفرین به این همه غیبگویی! اما اگر من در زمان چنگیز خان مغول بودم، حتما سر از حرمسرای این شاه تروربست آدمکش درمی‌آوردم. اگر در زمان شاه عباس صفوی بودم، کتاب حیل‌های تروربستی را می‌نوشتیم. اگر در دوران مشروطه بودم، حتما با شیخ فضل‌الله نوری همدستی می‌کردم. اگر در دوره‌ی محمد رضا شاه بودم - یعنی عقل رس بودم!! - حتما ساواکی می‌شدم. اگر هم در سال 67 زندان بودم، حتما شکنجه‌گر می‌شدم. ملت بیایید و مرا برای جنایاتی که نکرده‌ام و حضرت علی ناظر ما خواب نما شده و مرا به این جرم‌ها متهم می‌کند، مجازات کنید! بازار انگ و تهمت که خوب براه است، نیست؟!

آقای «دروغگوی بی‌پرنسیپ» لابد جنابعالی همچنان معتقدید که سازمان مجاهدین حلق عراق معدوم، نه کسی را زندانی کرده است، نه کسی را شکنجه کرده است، نه در تروری دست داشته است، نه به کسی تهمت زده است و نه هیچ چند تا نقطه‌ی دیگری... تمام کارنامه‌ی این سازمان جهنمی را که زیر و رو کنید فقط «صداقت است و فدا» در راه به قدرت رسیدن رهبر مفقود مجاهدین که چه خوب شد گم و گور شد، والا معلوم نبود از کیسه‌ی مارگیری‌اش دیگر چه افعی‌ای بیرون می‌کشید و به جان ملت ما می‌انداخت.

برای حسن ختام خدمت سرکار آقای علی ناظر زیر عنوان «دریا هنرمند» عرض کنم که من هم همان غیبگویی‌هایی را مرتکب شده‌ام که سازمان مجاهدین شما در تمام این 38 سال و به ویژه این 22 سال فرار از کشور مرتکب شده است. دیوار حاشا بلند است. تازه یادم رفت بگویم. وزارت اطلاعات و امنیت حکومت اسلامی غیر از خبر سفرهای چندگانه‌ی آقای نجات حسینی و اهل و عیالشان به مام میهن اسلامی، زیر چتر حمایت سید روح‌الله خمینی و سید علی خامنه‌ای، این خبر دست اول را هم به بنده داده‌اند که ایشان اصلا فارسی بلد نیست تا بتواند کتابی به آن قشنگی بنویسد. کتابشان را هم یکی دیگر نوشته است. دم خروسشان از زیر عبا‌ی اعتراضاتشان به نوشته‌های بنده پیدا است. قسم حضرت عباسشان را «شما» باور بفرمایید!

می‌گویند یکی گفت: این چیه هی می‌گین جلال آل احمد، جلال آل احمد. آل احمد فقط یک کتاب نوشته که آن هم اسمش بوف کور. دوستش گفت: بوف کور که مال آل احمد نیست، مال صادق هدایت. گفت: بیا، یک کتاب داره، اونم یکی دیگه برایش نوشته!!! خدا از پررویی کمتان نکن!

<http://negahe-no.net/index/index4/0197.htm>

نادره افشاری : قضیه‌ی جیش کردن برادر حاتم طایی در چاه زمزم



[برای مطالعه " کله پوکم خالی ست... " اینجا کلیک کنید](#)

[ روشنگری - شنبه 22 شهریور 1392 ]

<http://www.roshangari.com/archive/ilbeygi2.html>



[آغا محمد خان ایل بیگی رقاصی هم بلد نیست](#)

11

**کله پوکم خالی ست ...**

( بانگهی کوچک به کوچک " نادره افشاری " )

از : هیچ کس ×

=====

من تاکنون به خیلی از " روشنفکران " و فعالینِ چپ - گاه به سخت ترین وجه و حتی نامودبانه - تاخته ام . به گمانم حقم بود - چرا که خودم را از آنان می دانم و آنان را از خود . برای من - چه در گذشته و چه در حال - رهبران حزب توده و اکثریت از نوکران بودند و هنوز هم هستند . اما بجز عده ای معدود از اعضاء و کادراهیشان که تبدیل شدند به نوکرانی بدتر از نوکر ، مابقی " خام خیالانی " بیش نبودند که از روی اعتقاد غلطیدنده آنجائاتی که نمی بایست . وحتى جلوتر می روم ، درمورد مجاهدین هم - که هیچ سنخیت با آنها ندارم - همین را می گویم.

نشسته ام جلوی کامپیوترم وهاج و واجم . می خواهم بنویسم ( یعنی " به تایم " ) ، اما کلهء پوکم خالی ست و خالی . سرم نیست و دلم هم . چه می توانم " بتروانم " ( یعنی " تراوش " کنم ) ، به جز مزخرفات !

همین چند لحظه پیش ، کسی پیامی برایم فرستاد : " چقدر سیاسی هستی ... دستهایت خسته نمی شوند که اینهمه تایپ می کنی ... " . نگاه کردم به " وبلاگ " اش ، همه اش مناجات بود و قرآن .

یکی دیگر ، مرا از نوکران رضا پهلوی خواند و جویای حالش از طریق من بود ! واین نشان میدهد که نوشته هایم خواننده ندارند . والا مرا وصل کردن به رضا پهلوی ! ای تمام خاکهای عالم بر سرم !...

راستی را چرا منی که تا به ماوراء از سیاست گریزانم ، اینچنین بالکل سیاسی نویسم ؟ ما خودمانرا به سیاست نمی چسبانیم ، این سیاست است که خودرا به زندگی نکبت بارمان ، سفت و سخت می چسباند وچه بوی گندی که از آن برنمی آید و علیرغم صدها دستمال جلوی دماغمان گذاشتن ، داریم ( یا لاقل من دارم ) خفقان می گیریم ( می گیرم ) .

\*

بعد از 24 دقیقه نگرش به اکران ، این " تراوشات " :

هیچ !

\*

... و زمان گذشت - چه اهمیت دارد چنددقیقه یا ساعت !

\*

نگاه می کنم به تیتروهای " تارنما های خبری فارسی " ( حال و حوصلهء باز کردن صفحات شانرا ندارم - و حتی صفحات مربوط به خودم ) . نگاه می کنم به تیتروها ، شاید یکی " انگولکم " کند برای نوشتن . خالی خالی ام ! نگاه می کنم به کتابخانه ام ( کم ندارم - و خیلی خیلی بیشتر از اینها داشتم ، قبل از رسیدن طاعون ، جذام ، سرطان ، سیل [ به هردو معنا ] و ... یعنی " جمهوری ولایت شاهنشاهی خاک بر سری فقیه " ! ) و بسیاریا برای بازو باز خوانی دارم و باز پخش تا دیگران هم کمی از سفرهء فقیرانه بگیرند ...

\*

... و زمان گذشت - چه اهمیت دارد چنددقیقه یا ساعت !

رشو 35 میلیون دلاری شرکت ملی نفت نروژ به فرزند هاشمی رفسنجانی

× مطبوعات نروژ شرکت ملی نفت این کشور را به رشوه دادن به شرکت واسطه این قرارداد، که یکی از پسران هاشمی رفسنجانی در آن نقش کلیدی دارد، متهم کرده اند.

مطلب خوبی ست برای نوشتن - بخصوص که "کلمات قصار" بامزه ای دارم در بایگانی هایم از رفسنجانی (پدر). کو حال گشتن!

سخنان آیت الله منتظری در زادروز امام اول شیعیان

\*در برابر تذکرات من جنایاتی در این منطقه مرتکب شدند: قرآن پاره کردند، کتاب های علمی و دینی را پاره کردند، فحاشی کردند، کوبیدند،

زدند، شکستند... بعضی آقایان که این کارها را انجام می دهند خودشان را مجسمه دین پنداشته اند

این "بامزه"، گویا خیال دارد که "آبرو"ی شان باشد بعد از رفتن شان! در بایگانی ام که چه کم ندارم از او!



گفتگو با ناصر مسعودی  
خواننده معروف گیلانی

این یکی چه خوش است. بهمین خاطر عکسش را دوبار آوردم.

بی تفسیر (انگار که تابه حال داشته ام!):

هادی سلیمانپور آزاد شد

ناجاو وزارت خارجه تیراندازی دوباره به سوی سفارت انگلیس راتکذیب کردند

احمد شیرزاد: خاتمی باید برای برگزاری رفراندوم پا پیش بگذارد

آخرین وضعیت یکی از بازجویان زهرا کاظمی

چهارمین جلسه دادگاه مامور سابق ساواک و جاسوس جمهوری اسلامی در برلین

25 درصد جمعیت ایران دچار کم خونی هستند

دبیرکل جبهه مشارکت ایران اسلامی: ما یکی از ریاکارترین حکومت ها را داریم

به گزارش سازمان ملل: خط فقر در شهرهای ایران از 14/6 درصد گذشت

اسلام بحث تساوی زن و مرد را ندارد

مجلس خبرگان: رهبری در همه عرصه ها به وظایف خود عمل کرده اند

چگونه پاکستان قدرت رابه طالبان بازمیگرداند؟ فیلیپ گرانجرو. ترجمه: سیامند

فقرا هر روز فقیرتر و اغنیا هر روز غنی تر می شوند، چرا؟

شهریور: تماشاچیان زن را در قم از ورزشگاه بیرون کردند

جزئیات فروش داروهای سقط جنین در ناصر خسرو

شهریور: فلاحیان در گفتگو با روزنامه شرق: لیست سیاه نداشتیم

[ کمی تفسیر : این دلک هنوز می نویسد : ]

استحاضه بهتر است یا توسعه سیاسی؟  
یادداشتی از نیما راشدان، سوئیس

...

این همه خرابکار!؟

دو دهه است یک موج خاطره نویسی در درونمرز و برونمرز ایران آغاز شده است. هرکدام این نوشته ها که یا به صورت گفت و گوست و یا این که راوی - خود - خاطراتش را به رشته سخن کشیده است، بیشتر به زندگی سیاسی-روشنفکریراوی و آنچه در پیرامون ایشان گذشته است، پرداخته شده است.

گاه این افراد از زندگی و رفتار اجتماعی پیشینشان پشیمانند و گاه همچنان بر همان مواضع چهل-پنجاه سال پیششان پافشاری می کنند.

جالب این که همین طیف دوم همچنان خودهاشان را از نسل برتر و منجی و ناجی ملت ایران به شمار می آورند!

از نادره افشاری



-> برای خواندن مقاله

این یکی دارد مرا به استفراغ می کشاند. کسکی بود که هر نوع "فرمان" را در درون مجاهدین پذیرفت و بعد بروال همیشه اش با "یک قرن عقبان" (نام نمی برم؛ خوددانند!) "لاس سیاسی" زد (هرگز وارد زندگی خصوصی افراد نخواهم شد که بدترین هاست)، و حالا شده است "باد به غبغب اندازی" رام و بی مخ در اختیار سلطنت طلبان. وقیح است و وقیح است و وقیح و نوکرمنشانه دارد سیاه می کند تمام کسانی که خار چشم "آقا رضای اول"، "آقا ممدرضا" و "آقا رضای دوم" بودند و هستند.

من تاکنون به خیلی از "روشنفکران" و فعالینِ چپ - گاه به سخت ترین وجه و حتی ناموعدبانه - تاخته ام . به گمانم حقم بود - چرا که خودم را از آنان می دانم و آنان را از خود . برای من - چه در گذشته و چه در حال - رهبران حزب توده و اکثریت از نوکران بودند و هنوز هم هستند . اما بجز عده ای معدود از اعضاء و کادراهایشان که تبدیل شدند به نوکرانی بدتر از نوکر ، مابقی "خام خیالانی" بیش نبودند که از روی اعتقاد غلطیدند به آنجائایی که نمی بایست . و حتی جلوتر می روم ، درمورد مجاهدین هم - که هیچ سنخیت با آنها ندارم - همین را می گویم .

مارا باندازهء کافی شعورست که بین خودمان "تسویه حساب" کنیم ( و بسیاریو بسیار تابه حال کرده ایم ) . این خانوم را - که از ما نیست و بچسابند خودرا سفت و سخت به سلطنت طلبان - ، حق آن نیست که بیاید ادا و اطوارهای روشنفکری دریآورد - که در سلطنت طلبان هیچ نشانی از روشنی نیست که به سیاهی خو گرفته اند .

× آراد (م.) ایل بیگی

جمعه ۲۱ شهریور ۱۳۸۲

[ روشنگری - شنبه ۲۲ شهریور ۱۳۸۲ ]

<http://web.archive.org/web/20040624104149/http://www.roshangari.com/archive/yavehayeman.html>



آغا محمد خان ایل بیگی

رقاصی هم بلد نیست

۱۲

" آغا محمد خان ایل بیگی " رقصی هم حتی بلد نیست !

نادره افشاری

مسعود عزیز ، با درود !

حوالی ساعت ۹ صبح امروز ، دوستی زنگ زد و گفت که دیده ای که " نادره افشاری " چه توهین هائی به تو در "مهديس" کرده است ؟ گفتم که مدتهاست نوشته های ایشانرا نمی خوانم . گفت نوشته اش را در " مهديس " بخوان و خواندم ...

می دانم که سیاست نیست که " لجن نامه " هائی اینچنانی را ( بخوان ، خواهی دید ) منتشر کنی ، اما عاجزانه ازت تقاضا دارم که این نوشتهء خانم افشاری را در جائی بسیار خوب و به بهترین وجه قابل رویت بگذاری تا همه گان پی ببرند به وسعت " دانش و فرهنگ " غنی و مهوشی " ایشان . من دیگر هیچ مطلبی راجع به این خانوم نمی نویسم .

ریشو و اکبیری که البته هستم ، اما هرگز کفشهای پاشنه بلند و مکش مرگ ما به پا نکرده ام و بجز باهمسر با احدی (چه زن و چه مرد ) همخوابه نمی شوم و هرگز در زندگی ام " وافوری " نبوده ام و از هراتهامی که بر من زده اند ، همیشه بدور بودم و از من بدور باد . تازه اگر بفرض ، همهء اینها بودم ، زندگی شخصی من می تواند باشد و او راجه حق به دخالت ؟ من که از زندگی خصوصی او خیلی

بیشتر از آنکه فکر می کند ، می دانم ، هرگز اشاره ای در نوشته هایم نکرده ام . یک عمر تربیت مجاهدینی داشت و علیرغم حملات وحشیانه اش به آنها ، هنوز همانست که بود و هرگز آدم نخواهد شد .

عصرنو - یکشنبه ۲۳ شهریور ۱۳۸۲ - ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۳

<http://web.archive.org/web/20040624104149/http://asre-nou.net/1382/shahrivar/23/afshari.pdf>

"آغا محمد خان ایل بیگی "رقاصی هم حتی بلد نیست !

نادره افشاری



جمعه ۲۸ شهریور ۱۳۸۲ - ۱۹ سپتامبر ۲۰۰۳

<http://asre-nou.net/1382/shahrivar/26/ilqbeigi.pdf>

جمعه ۲۸ شهریور ۱۳۸۲ - ۱۹ سپتامبر ۲۰۰۳

پرونده مختومه "نوشتاری / جنائی" با تادره افشاری

محمد ایل بیگی

روشنکاری

<http://www.roshangari.com/ParvandehBaaAfshari.html>

شهریور: پرونده مختومه "نوشتاری، جنایی" محمد ایل بیگی با نادره افشاری

13

**جواب به گلایه آقای محمد ایل بیگی**

زمان ، تاریخ و منبع ارسال : [Ravabet Omomi](http://Ravabet.Omomi) () 00.15 @ Sep 2003 =>



روابط عمومی سایت مهدیس

منبع خبر/ارسالی از: "مدیریت سایت مهدیس : مهدی صیادی فرد  
جناب آقای محمد ایل بیگی از آنجا که متن ایمیل ارسالی جناب عالی خطاب به ما و همکارانمان در سایت مهدیس میباشد جوابیه زیر  
را برسم ادب خدمتتان میآوریم :  
مقاله مذکور روی سایت ما آمده و قصور ما در رابطه با کنترل مطلب باعث شده که حق شما تضییع گردد. پس "شاید" شما این حق را  
داشته باشید که ما را آماج کلمات گران نمائید.  
ازاینکه ما را لایق دانسته اید و برایمان نامه نگاری فرموده اید ممنونیم و مطلب توهین آمیزتان را نیز ( از آنجا که توهین ها فقط  
خطاب به ما بوده ) به جان میخریم

[sid=11280&file=article&http://web.archive.org/web/20040624104149/http://www.mehdis.com/tablu/modules.php?name=News](http://www.mehdis.com/tablu/modules.php?name=News&file=article&http://web.archive.org/web/20040624104149/)

## 14

محمد ایل بیگی

آقایان و خانم های "مهدیس" و "xxxx" واقعا که ...

حوالی ساعت صبح امروز ، دوستی زنگ زد و گفت که دیده ای که "نادره افشاری" چه توهین هائی به تو در "مهدیس" کرده است؟  
گفتم که مدتهاست نوشته های ایشانرا نمی خوانم . گفت نوشته اش را در "مهدیس" بخوان و خواندم ...

می دانم که سیاست تان است "لجن نامه" پراکنی . متاسفم که مهدیس پشت پا زد به سیاست همیشگی اش که "به پاشیم ، به  
پاشیم گه در همه جا" و خوشحالم که "\*\*\*\*" سفت و سخت بر این سیاست پابرجاست . امید دارم که "مهدیس" این نوشته را دوباره  
بیآورد تا خواننده گانش خود را "غریب" نیابند . این نوشتهء خانم افشاری را باید در جائی بسیار خوب و به بهترین وجه قابل رویت  
گذاشت تا همه گان پی ببرند به وسعت "دانش و فرهنگ غنی و مهوشی" ایشان . من ، بشخصه هیچ شکایتی از "مهدیس" نخواهم  
کرد و از آنها تقاضا دارم که چون "\*\*\*\*" باشند و تا ته خط لومپنی بروند و نوشته را دوباره بیآورند . من دیگر هیچ مطلبی راجع به  
این خانوم نمی نویسم .

ریشو و اکبیری که البته هستیم ، اما هرگز کفشهای پاشنه بلند و مکش مرگ ما به پا نکرده ام و بجز باهمسر با احدی (چه زن و چه  
مرد) همخوابه نمی شوم و هرگز در زندگی ام "وافوری" نبوده ام و از هراتهامی که بر من زده اند ، همیشه بدور بودم و از من بدور باد .  
تازه اگر بفرض ، همهء اینها بودم ، زندگی شخصی من می تواند باشد و او را چه حق به دخالت ؟ من که از زندگی خصوصی او خیلی  
بیشتر از آن که فکر می کند ، می دانم ، هرگز اشاره ای در نوشته هایم نکرده ام . یک عمر تربیت مجاهدینی داشت و علیرغم حملات  
وحشیانه اش به آنها ، هنوز همانست که بود و \*\*\*\*

ایمیلی دریافت کردم که این خبر را می داد (گویا در "مهدیس" امروز آمده است) :

منبع خبر/ارسالی از: "این مطب به استناد پارگراف 14 قوانین کامپیوتری سوئد (Data Lagen) حذف گردید

دوستان و همکاران محترم



باید توجه داشته باشیم که آزادی کلام و گشاده دستی رسانه ای ما نبایستی هزینه تصفیه حسابهای شخصی، سیاسی، گروهی و.. شود.

متأسفانه در این مقاله آشکارا به افراد مشخص توهین و اهانت شده که مطابق قوانین جاری رسانه ای جرمی آشکار است و مسئولیت آن به عهده نویسنده و مسئولیت دیگر آن پس از شکایت طرفهای مقابل، به گردن سایت نیز میباشد.

ساعت 19:47 صبح روز شنبه 139201 پس از شکایت شفاهی یکی از نامبرده شدگان مقاله مذکور و پس از مطالعه دقیق مطلب از جانب سایت و به استناد پارگراف 14 قوانین کامپیوتری سوئد این مقاله حذف گردید.

لذا سایت مهدیس بحکم قوانین اخلاقی جامعه ایرانی خود را مکلف میداند که رسماً از افرادی که در این مقاله به آنها توهینی شده عذر خواهی نماید.

لازم به ذکر است ککه سایت مهدیس بنا به اعتمادی که به کاردانی و صلاحیت فنی اعضاء هیئت تحریریه و یا سایر نویسندگان محترم دارد اغلب بدون خوانده متن مطالب ایشان آنرا روی نت میبرد. چرا که خواندن کلیه مطالب آمده برای سایت عملاً غیر ممکن مینماید اما بازدیدکنندگان محترم همیشه این حق را دارند که در صورت تضييع حقوقشان در یک مطلب مندرج در سایت ما را از آن آگاه نمایند تا جهت کنترل آن اقدام نمائیم. تمنای ما از کلیه همکاران و بازدیدکنندگان سایت این است که ضمن بالا بردن مرز تحمل و صبر در برابر نظره‌های مخالف، مرز بین مطالب شایسته ارسال به رسانه‌ها و توهین‌ها و تهمت‌های غیر منصفانه را رعایت نمایند.

توضیحا بگویم که "شاکي شفاهی" من نبودم و نیستم. من هرگز متوسل به "قانون" نمی شوم - حتی اگر بدترین توهین‌های نوشتاری به من بکنند - که این خانوم کرده اند.

بعد از آن هرچه سعی کردم که "مهدیس" را باز کنم نتوانستم. نوشته‌ء خانم افشاری را به نقل از "XXXX" می آورم و با چه طرح زیبایی که به آن اضافه کرده اند! ...

محمدایل بیگی

22 شهریور

\*\*\*\*

توضیح روابط عمومی سایت :

محل هائی که با \*\*\*\* علامتگذاری شده تغییر حذف کلمات نویسنده مطلب از جانب سایت میباشد. (که بواسطه جلوگیری از تخلفی مشابه صورت گرفته).

منبع خبر/ارسالی از: "محمد ایل بیگی"

ادامه خبر 4068 | بایت | نقد خبر (0 P: |



پس از آن ایمیلی فرستادم به فارسی و به حروف لاتین که " ترجمه " اش اینست :

مسئولینِ محترمِ مَهدیس ، با سلام !

من هرگز مجاهد نبودم تا امروزاز جداشده گانش باشم . عکسی را همراهِ نامه ام آورده اید اینرأمی رساند . ممکنست آنرا بردارید . با سپاس .

کامتان شریں و روزگارتان خوش : م.ایل بیگی

و جواب آمد :



با سلام !

پس با این حساب ما یک عذرخواهیِ دیگر به شما بدهکاریم :

( اگه یک اشتباهِ دیگره بکنیم دیگه مارس میشیم : )

برایتان آرزویِ موفقیت می کنیم .

با احترام Info [www.mehdis.com](http://www.mehdis.com)

رای قائمی آتوسا دماوندی

... و پس آنگاه آن کلیشهء کذائی را برداشتند و به این صورت در آوردند :



منبع خبر/ارسالی از: " محمد ایل بیگی "



آقایان و خانم های "مهديس" و "\*\*\*\*" واقعا كه...  
حوالی ساعت 9 صبح امروز ، دوستی زنگ زد و گفت كه دیده ای كه "نادره افشاری" چه توهین هائی به تو در "مهديس" كرده است ؟  
گفتم ه مدتهاست نوشته های ایشانرا نمی خوانم . گفت نوشته اش را در "مهديس" بخوان و خواندم ...

مهديس 23 شهریور 1382 14 سپتامبر 2003

<http://www.mehdis.com/tablu/modules.php?name=News&file=article&sid=11279>

... اما "نگاه نو" ، جوابیه ام را آورد با عكسی از فریدون ( برادرم ) :

نگاه نو



<http://negahe-no.net/index/index4/0230.pdf>

... به ناگزیر اینرا فرستادم ( به خطِ لاتین و "ترجمه اش می شود این : )

عكسی كه آوردید ، عكس من نیست ، عكسِ برادرم هست ( اخذ از كجا ؟ ) . عكس مرا در بالای صفحهء روشنگری (دستِ راست) ، خواهید یافت .

كامتتان شیرین و رزگارتان خوش : م.ایل بیگی

جوابی نیامد ، اما عكس را تغییر دادند و به این صورت شد :



<http://negahe-no.net/index/index4/0230.pdf> م.ایل بیگی

نگاه نو

نگاه نو - دوشنبه 24 شهریور 1382 <http://web.archive.org/web/20040624104149/http://negahe-no.net/index/index4/0230.pdf>

واینهم نامه ای "پر محبت آمیز" به "کارفرمای" خانم نادری (ایران و جهان) که منتشر نشد و جوابی هم نیامد!

## "آغا محمد خان ایل بیگی" رقاصی هم حتی بلد نیست!

نادره افشاری

واینهم نامه ای "پر محبت آمیز" به "کارفرمای" خانم نادری (ایران و جهان) که منتشر نشد و جوابی هم نیامد!

آقای شاهین فاطمی، باسلام!

پیشاپیش بگویم که اگرچه شما و من در یک خط نیستیم، اما شمارا، امروزه روز، "دشمن" نمی دانم و امید که شماهم مرا ندانید. واینچنین خواهد بود - لاقلاً از دیدگاهم -، تازمانی که شما به قدرت نرسید و "پدرم" را - چنانچون حکومت سلطنتی پیشین - درنیاورید! من شاید خامسرانه براین گمان دارم که شما ("مشاور اعظم" آقای رضاپهلوی)، شخصا چنین نیستید وبنوعی از آزادی ها اعتقاد دارید (بخاطر گفتن این حرف شاید خیلی ها بدارم بیاویزند و بگویند: "بفرما! این یکی هم سلطنت طلب شد!") . هنوز که به قدرت نرسیده اید، چگونه می توانم شما - و حتی رضاپهلوی - را به جنایت های هنوز نکرده متهم کنم. با سلطنت تا بی نهایت مخالفم. اما نه تنها با تک تک سلطنت طلبان (مگرآنکه مرتکب به جنایتی شده باشند) هیچ دشمنی شخصی ندارم، بل برای اعتقاداتشان - همچون هر اعتقاد دیگر -، احترام قائلم. کمااینکه من تا بی نهایت مخالف دین، برای تک تک معتقدانش (مگرآنکه مرتکب به جنایتی شده باشند) احترام قائلم؛ دعوای من باسلطنت و دین و هر نحوه تفکر سرکوبگر (یا بدین سان شناخته شده ها) ست و نه با معتقدانشان. و اعتقاد براین دارم که اینان تا پایان عمرشان و تابان زمان، باید آزاد براین باشند و بتوانند که برهرچه که دلشان می خواهد پای بفشارند. وای برآنروز که درایران حکومتی داشته باشیم (که انگار امروز نداریم و انگار که دیروز هم نداشته ایم!) که سلطنت طلبان و دینداران را حق "جیک زدن" نباشد!

اما این نظر بدان معناست که از بحث و جدل سیاسی و تلاش از به "گُرسی" نشانندن عقاید و خواست هایمان دست برداریم؟ حاشا و حاشا! من با شما و حکومتی یان امروزی دعوای سیاسی دارم و بدنبال "خونخواهی" نیستم.

\*

با این پیش درآمد می رسم به اینجا:

آیا شما - همچون حکومت ولایت فقیه و ساواک دیروز - شروع به گردآوری "روزنامه نگارانی" و "سرمقاله نویسانی" کرده اید که کارشان تهمت زنی، هرزه دهانی، پرده دری و پرونده سازی ست؟ و برای حرمت انسان ها ارزشی قائل نیستند - و درواقع می توان آنان را جانیانی قلم بدست دانست. آیا با اینان می خواهید "ایران ایده آل سلطنتی" فردای تانرا بسازید؟ تهمت نمی زنم، سؤال می کنم.

نمونه بارز این تازه "دست چینی" تان، خانم "نادره افشاری" ست. نوشته ای از او را به پیوست می آورم تا ببینید که چه "شاه کاری" ست از روزنامه نگاری! آیا اگر - زبانم لال - فردا شما روی کار بیآید، مواجه خواهیم شد سراسر با نوشته های اینچنانی در روزنامه های تان؟ و باز تهمت نمی زنم، سؤال می کنم.

این نوشته خانم افشاری را باید در جایی بسیار خوب و به بهترین وجه قابل رویت گذاشت تا همه گان پی ببرند به وسعت "دانش و فرهنگ" غنی و مهوشی "ایشان". من دیگر هیچ مطلبی راجع به این خانوم نمی نویسم.

امیدوارم: زمانی که این " شاه کار ادبی " ایشانرا به عنوان سرمقاله می آورید ، توضیحات مرا فراموش نکنید.

\*

اجازه بدهید که قبل از آوردن نوشته شان ، گمگی مقدمه چینی کنم :

حوالی ساعت 9 صبح دیروز ، دوستی زنگ زد و گفت که دیده ای که " نادره افشاری " چه توهین هائی به تو در "مهديس" کرده است ؟ گفتم که مدتهاست نوشته های ایشانرا نمی خوانم . گفت نوشته اش را در " مهديس " بخوان و خواندم ...

من اگر در انتهای یکی از نوشته هایم خطاب به ایشان ، آورده بودم : " روی ماهتان را از راه دور می بوسم " ، تنها بدین خاطر بود که :

**1** - ایشان - همچون من - ، مدتهاست که در غرب زندگی می کنند و قربانش بروم خیلی بیشتر از من " فرنگی مآب " تشریف دارند ، پس باید بدانند که اگر دوستی (ونه " دلخواه " ) ای بین افراد وجود داشته باشد ( حالا چه زن باشند و چه مرد - و من ایشان را " دوست " خطاب کردم و نه " دلبر رعنا " ) ، نامه را با " می بوسمت و یا می بوسمتان " تمام می کند و این تنها کلهء پوک شرقی ست که در آن " خاطر خواهی " می یابد و ابلهانه ، گاه بادیدن چنین جمله ای سراسیمانه به خانهء طرف می دوند و می گویند : " یالا! لخت شو که می خواهم فلانت کنم ! "

**2** - و اگر آوردم : " روی ماهتان " ، چه می شود کرد که هنوز ایرانی هستم و خواستم " تعارف شاه عبدالعظیمی " بروال ایرانیان بکنم . والا من تا با امروز نه روی شانرا دیده ام و نه عکس شانرا تا بدانم " ماه " ست و یا " عفریته " ! فرض کنیم که ایشان " ماه " اند ، اما هیچ شکی ندارم زیبایی شان حتی باندازهء زیبایی " انگشت کوچک " همسرم نیست .

کسی آیا گمان بر این خواهد برد که با داشتن اینچنین همسری ، آدم برود به " [ پیر ] دختر بازی " !

ریشو و اکبیری که البته هستم ، اما هرگز کفشهای پاشنه بلند و مکش مرگ ما به پا نکرده ام و بجز با همسرم با احدی (چه زن و چه مرد) همخوابه نمی شوم و هرگز در زندگی ام " وافوری " نبوده ام و از هراتهامی که بر من زده اند ، همیشه بدور بودم و از من بدور باد . تازه اگر بفرض ، همهء اینها بودم ، زندگی شخصی من می تواند باشد و او را چه حق به دخالت ؟ من که از زندگی خصوصی او خیلی بیشتر از آنکه فکر می کند ، می دانم ، هرگز اشاره ای در نوشته هایم نکرده ام . یک عمر تربیت مجاهدینی داشت و علیرغم حملات وحشیانه اش به آنها ، هنوز همانست که بود و هرگز آدم نخواهد شد .

منتشر شده های سالیان پیش